

حاکمیت فراستفاليا: جهانی شدن و تعامل حاکمیت ملی با حاکمیت بین المللی

«با تاکید بر جمهوری اسلامی ایران»

دکتر شهروز ابراهیمی*

چکیده: حاکمیت ملی دولتها در بستر جهانی شدن یک شکل خاصی پیدا کرده که نه می توان گفت به شکل اساسی تحدید شده و نه تقویت شده است بلکه علی رغم فشارها توسط مراجع بالا و پایین دولتها (جهانی شدن از بالا و از پایین) دولتها نیز کارکردهای خاصی را پیدا کرده اند که نویسنده با عنوان حاکمیت فراستفاليا از این ویژگی نام می برد. گرچه هنوز حاکمیت جهانی بالای سر دولتها تشکیل نشده، زمینه های تشکیل آن به وجود آمده است که دولتها را تحت فشار می گذارد.

جمهوری اسلامی ایران با توجه به داشتن دو ویژگی، یعنی «تعلق به جهان جنوب» و نیز داشتن «ویژگی دینی و ایدئولوژیکی» آن در معرض فشارهای خاصی از حاکمیت فراستفاليا است که نوع برخورد آن با این نوع حاکمیت، سمت و سوی آینده آن را در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تعیین خواهد کرد. به اعتقاد نویسنده در شرایط فشارهای متوالی توسط حاکمیت فراستفاليا در بستر جهانی شدن نه «تقابل» به شکل منفعلانه و نه «همسویی کامل» به نفع جمهوری اسلامی (و اصولاً هیچ کشور دیگری) نیست. تقابل صرف، خطر حاشیه ای شدن کشور را در پی دارد و همسویی منفعلانه، خطر ریزش جریانهای فراملی و استحاله کامل آن را در پی خواهد داشت. جمهوری اسلامی ایران صرفاً با یک رویکرد «تعاملی» ضمن کاستن از فشارها و مضرات این حاکمیت می تواند از ظرفیتهای خود برای تأثیرپذیری و تأثیرگذاری لازم بر سمت و سوی آینده حاکمیت فراملی بهره برداری کند. نوشتار زیر کاوش نوع برخورد ایران در سه حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

کلیدواژه: جهانی شدن، حاکمیت ملی، حاکمیت فراملی، جهانی شدن اقتصاد، جهانی شدن فرهنگ، جهانی شدن سیاست، جمهوری اسلامی ایران، نئولیبرالیسم

* دکتری روابط بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

فرآیند جهانی شدن کنونی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، عموم ابعاد حیات واحدهای سیاسی (دولت- ملت‌ها) را تحت تأثیر قرار داده است؛ یکی از این ابعاد مهم حاکمیت ملی است. مفهوم حاکمیت ملی از آغاز پیدایش خود، یعنی از صلح وستفاليا به بعد با تحولات زیادی مواجه بوده است. این تحولات نه در جهت کاهش حاکمیت و نه در جهت افزایش و تقویت حاکمیت صرف بوده است بلکه در یک فرایند تاریخی همزمان به طور پارادوکسیکال، با گسترش و نیز تحدید حاکمیت مواجه بوده‌ایم؛

برای مثال، حقوق بین‌الملل جدید از یک طرف، ناظر بر تحدید حاکمیت ملی دولتهاست و از طرف دیگر، بر دکترین حاکمیت و عدم مداخله تأکید می‌گذارد؛ یا پس از جنگ سرد، در عین حالی که این ارزشهای جامعه بشری هستند که حاکمیت ملی را به تحلیل می‌برند، ولی در عین حال نسبت به دوره جنگ سرد ما با افزایش دست‌کم کمی واحدهای سیاسی حاکم مواجه هستیم که هم اکنون شمار آنها به ۲۰۰ واحد سیاسی می‌رسد؛ پس مورد نخست دال بر تحدید حاکمیت و مورد دومی همزمان دال بر تشدید حاکمیت است (و این پارادوکسیکالی است که اغلب پژوهشگران از آن غفلت می‌کنند).

در فرایند جهانی شدن کنونی نیز حاکمیت ملی، چنان یکی از ویژگیهای اصلی و سازنده (constituent) دولت- ملت‌ها تحت تأثیر قرار گرفته است. این تأثیرپذیری به حدی بوده است که بحثهای دانشگاهی زیادی را هم به سود تقویت و هم به نفع تضعیف، به طور پارادوکسیکال، بین پژوهشگران و دانشگاهیان دامن زده است. هرچند که بیشتر صاحب‌نظران بر این هستند که در عصر حاضر از فرسایش حاکمیت سخن به میان آورند. البته تلقیهای مختلف و متفاوت نمایانگر وجود مباحث و رویکردهای ارزشی است؛ برای مثال، نورئالیستها که چیزی را تغییر یافته در عصر جهانی شدن نمی‌پندارند، بر این اعتقاد هستند که تغییر ساختاری به وجود نیامده است. از این رو بر اساس مکتب مورد رجوعشان (یعنی نورئالیسم) حاکمیت را همچنان برجسته و ویژگی

سازنده دولت - ملت برمی‌شمارند؛ در حالی که لیبرالیستها و نولیبرالیستها، بیشتر مایل هستند که از حاکمیت رو به افول صحبت کنند.

بی‌شک دلایل زیادی هم برای موافقت و هم مخالفت با ایده فرسایش حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن وجود دارد؛ به طوری که به سادگی نمی‌توان له و علیه یکی رأی داد. موافقان و طرفداران فرسایش و افول حاکمیت، معضلات عدیده جهانی از زیست محیطی گرفته تا بلایای طبیعی و نیز ظهور فناوریهای نوین ارتباطی و اطلاعاتی، از ماهواره‌ها گرفته تا اینترنت و همچنین مداخلات بشردوستانه سازمان ملل، تدبیر جهانی و سیال بودن سرمایه جهانی و یکپارچه شدن بازارهای مالی را ممکن است همچون دلایل فرسایش حاکمیت اقامه کنند و در عین حال برعکس، مخالفان می‌توانند ناسیونالیسم، هویت‌خواهی، تجزیه‌طلبی و گسترش کمی دولت - ملت‌ها را دلیلی برای رد نظریه موافقان اقامه کنند. اما نکته اساسی مورد نظر نویسنده این نوشتار این است حاکمیت در فرایند جهانی شدن کنونی نه به طور اساسی تحدید شده و نه به حال خود باقی مانده است بلکه حاکمیت یک هویت و شکل ویژه‌ای پیدا کرده است که با شکل سنتی و وستفالیایی خود متفاوت می‌نماید و به سبب پیدا کردن این هویت و شکل ویژه است که اغلب از حاکمیت «فراوستفالیای» نام برده می‌شود.

این نوشتار به بررسی تحول حاکمیت ملی در بستر جهانی شدن، با تاکید بر ایستارها و بایسته‌های جمهوری اسلامی می‌پردازد. به دنبال پاسخ دادن به این سؤال اساسی هستیم که حاکمیت ملی در پرتو تحولات مربوط به جهانی شدن چگونه متحول شده و آیا جهانی شدن به شکل‌گیری یک حاکمیت جهانی یا فراملی انجامیده است؟ جمهوری اسلامی ایران در این فرایند در سه حوزه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی چگونه باید به نوع تعامل و یا تقابل خود با فرایندها و مؤلفه‌های حاکمیت جهانی شکل دهد؟ فرضیه اصلی نوشتار این است که هرچند دولت - ملت‌ها هنوز دارای حاکمیت ملی هستند، حاکمیت ملی به مفهوم سنتی و وستفالیایی خود، در معنای آزادی عمل در داخل و استقلال در خارج، با توجه به تحولات در عرصه جهانی شدن متحول می‌شود و نیروها و پویسهای مربوط به جهانی شدن زمینه‌های شکل‌گیری یک حاکمیت جهانی را به وجود می‌آورد و حاکمیت ملی واحدهای سیاسی ناگزیر به تعامل با حاکمیت

جهانی است. جمهوری اسلامی ایران در این راستا مناسب است به جای تقابل بیشتر به فکر تعامل باشد و در عرصه تعامل است که می تواند از فرصتهای موجود در جهت ارتقای تواناییهای و تأثیرگذاریهای خود بهره‌برداری کند. البته هنوز ما با حاکمیت واحد جهانی مواجه نیستیم بلکه تجلیات آن در ابعاد مختلف فشارهایی را به حاکمیت ملی وارد می‌کند. بر اساس این فرضیه در قسمت اول، به اختصار به تعامل حاکمیت ملی و جهانی در عصر جهانی شدن و ویژگیهای این تعامل و پیوندها پرداخته و در قسمت دوم، به مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران و ایستارها و بایسته‌های آن در سه زمینه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پرداخته شده است.

۱. حاکمیت ملی و حاکمیت جهانی

آیا جهانی شدن یک حاکمیت جهانی را به وجود آورده است؟ یا زمینه تشکیل یک حاکمیت جهانی و فراملی را ایجاد کرده است؟ بی‌تردید جهانی شدن هنوز به حاکمیت جهانی منجر نشده است. دلایل زیادی برای این امر وجود دارد؛ هنوز دولت-ملتها بازیگران اصل صحنه روابط بین‌الملل هستند. هنوز روابط بین‌الملل و مناسبات واحدهای سیاسی در یک ساختار آنارشیک و بدون مرجع فائقه مرکزی انجام می‌گیرد. هنوز حاکمیت ملی مرجع نهایی دولتهاست و سازمان ملل نیز حاکمیت ملی را مشروع می‌داند.

اما دلایلی نیز می‌توان ارائه کرد که دست‌کم زمینه‌های تشکیل حاکمیت جهانی ایجاد شده است. صرفاً کافی است به فرسایش حاکمیت ملی در روند فزاینده جهانی شدن نگاه کنیم. اگر مهم‌ترین تعریف، که پذیرفته شده و جاافتاده است، را آزادی عمل در داخل و استقلال در خارج، که از زمان هابز ارائه شده است، را نقطه شروع تحلیل خود قرار دهیم، به وضوح آشکار خواهد شد که تحولات پی در پی در صحنه روابط بین‌الملل چگونه به طور نامحسوس این تعریف را به تحلیل برده و حتی در حوزه‌های زیادی بی‌اعتبار کرده است. این تحولات در پرتو زمانهای طولانی آن قدر تدریجی و نامحسوس انجام گرفته است که ما هیچ وقت آن را جدی تلقی نکرده‌ایم؛ اما در یک نگاه آنی (و نه فرایندی) در مقایسه با گذشته‌های دور می‌بینیم که تحولات در

مؤلفه‌های اساسی حاکمیت، یعنی استقلال و آزادی عمل بسیار جدی و بنیادی بوده است. به تدریج در بستر پویای طبیعی حقوق بین‌الملل، موافقت‌نامه‌ها، سازمانهای غیردولتی بین‌المللی و فراملی و فراملی، جامعه ملل، سازمان ملل و تعهدات دولتها و نیز وابستگیهای متقابل تغییرات زیادی در عرصه حاکمیت دولتها ایجاد شده است. اما گسترده‌ترین تأثیر از ناحیه جهانی شدن صورت گرفته است.

در پرتو جهانی شدن، که به اعتقاد برخی از جمله رابرت کاکس، زمینه‌های شکل‌گیری آن از اواسط دهه ۱۹۷۰م. فزونی گرفته (Cox, 1997) و سرانجام، پایان جنگ سرد که به گفته میشل کاکس به جهان مبتنی بر دو نظم [نظم بازار لیبرالیستی و نظم دستوری سوسیالیستی] و دوتیره‌گی [تیره کمونیسم و تیره کاپیتالیسم] خاتمه داد، شدت زیادی به خود گرفت.

اما اعمال حاکمیت جهانی از سوی چه مراجعی خود را نشان می‌دهد؟ در یک قضاوت منصفانه، بدون توسل به نظریه توطئه و همچنین، منتقدان افراطی و رادیکالها که آن را برگرفته از امپریالیسم جدید می‌پندارند (مثل نظریات نوام چامسکی)، می‌توان گفت که آن مراجع متعددی دارد. می‌توان یک گونه‌شناسی از آن ارائه داد که به صورت آشکار در «جهانی شدن از بالا» (globalization from above) شامل مشارکت و همکاری بین دولتها برجسته و قوی و آژانسهای بزرگ و شرکتهای چندملیتی، که نظم نوین جهانی را منعکس می‌کند و مربوط به فعالیتهای شرکتهای فراملی، سازمانهای اقتصادی بین‌المللی است، منعکس می‌شود و برعکس مقوله «جهانی شدن از پایین» (globalization from below) شامل مشارکت عمومی در سطوح محلی، ملی و فراملی، ایجاد جوامع مدنی، جامعه مدنی جهانی و افزایش قدرت و تعداد سازمانهای غیردولتی به عنوان بخشی از اشکال سازمانی و فعالیتهای ملازم با جامعه مدنی جهانی است.

اعمال زمینه‌های شکل‌گیری حاکمیت جهانی یا فراملی از این دو شکل جهانی شدن نشئت می‌گیرد (در نظر گرفتن یکی از اینها یک نوع تقلیل‌گرایی است). البته واقعیت این است که شاخه نخست (جهانی شدن از بالا) محسوس‌تر است و شاخه دومی (جهانی شدن از پایین) در حال نضح گرفتن است و در صدد این است که یک شکل انسانی و عادلانه به قدرت فزاینده حاکمیت جهانی اعطاء کند. همچنان که دوبرنا

فرانسوا در مقاله «ماهیت جهانی شدن و انواع آن» بیان می‌کند، وی از تأکید زیاد طرفداران جهانی شدن از بالا انتقاد می‌کند. وی از اینکه هواداران این دیدگاه مسلط چنین صحبت می‌کنند که جهان خصوصی شده است، را رد می‌کند. خصوصی‌سازی جهان یعنی تأکید بر این مطلب که یک الگوی اقتصادی نئولیبرال و مجموعه‌ای از قوانین بازار برای تمامی حکومتها و شهروندان سرتاسر جهان مفید و مناسب است. خصوصی‌سازی جهانی یعنی ادعای اینکه این دیدگاه اقتصادی به خوبی و با سلامت در جهت منافع اکثریت عمل می‌کند و روزبه‌روز عملکرد آن بهتر می‌شود. چنین ادعایی در حالی مطرح می‌شود که شواهد نشان می‌دهد که اقتصاد جهانی کنونی نابرابریها و بی‌عدالتیها را بیش از پیش دامنه‌دارتر کرده است و می‌کند. این نابرابریها در زمینه‌هایی مثل کار، آموزش و پرورش، فناوری، آب، غذا، پول، بیماری و مرگ و میر مشاهده می‌شود (فرانسوا، ۲۰۰۰، ص ۳۱).

در واقع می‌توان گفت که محدود کردن مباحث به دیدگاه مسلط (طرفداران جهانی شدن از بالا) به نوعی تأکید بر این مطلب است که جهان خصوصی شده است و این فرایند از مدت‌ها پیش در جریان است. بنابراین، تنها اقدامی که در مواجهه با این فرایند می‌توان انجام داد، مخالفت و اعتراض علیه آن است و اما باید گفت، همان طوری که گفته شد، دیدگاه دیگری هم وجود دارد، یک دیدگاهی متفاوتی که چندان رایج نیست (یعنی دیدگاه جهانی شدن از پایین). این دیدگاه بر این باور است که خصوصی‌سازی جهان نه به انجام رسیده و نه امری بازگشت‌ناپذیر است. خصوصی‌سازی جهان تنها شیوه ممکن جهانی شدن نیست و مطمئناً شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌توانند وزنه‌های مخالف و تعدیل‌کننده این خصوصی‌سازی و یا جهانی شدن از بالا باشند و در جهت عکس مسیر خصوصی‌سازی حرکت کنند. این شیوه‌های دیگر دقیقاً از نوع مشارکتی هستند؛ به عنوان مثال، می‌توان از شیوه‌های مشارکتی در زمینه آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر نام برد. شیوه‌های مشارکتی که هیچ کدام محدود و منحصر به مرزهای سیاسی، جغرافیایی و زمانی نمی‌شوند و همچنین، می‌توانند دیباچه‌ای برای سایر اشکال مشارکتی از قبیل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشند.

خلاصه از نظر این دیدگاه (جهانی شدن از پایین) آنچه باید غیرخصوصی شود و از انحصار خارج گردد، خود مفهوم جهانی شدن است؛ مفهوم اقتصادی، سیاسی انحصاری که تنها یک حرکت و یک مسیر را مشروع می‌داند و آن مبنا قرار دادن اقتصاد و سپس، تحت تأثیر قرار دادن سایر بخشهای فعالیتی بشر است. برای غیرخصوصی کردن مفهوم جهانی شدن باید راه‌حلهایی غیر از استدلالات موافق یا مخالف جهانی شدن را برگزید؛ به همین منظور، از نظر این دیدگاه، اول باید پدیده‌ای که از آن به عنوان جهانی شدن یاد می‌شود، به خوبی روشن گردد که آن همان تلاش برخی سیاستمداران، مدیران اقتصادی در رسانه‌ها برای خصوصی‌سازی جهان تحت عنوان جهانی شدن است و دوم، نشان دادن و پی‌ریزی دیگر اشکال جهانی شدن است که امروزه در جهان جریان دارد و درست بر خلاف جهانی‌سازی سیاستمداران و بزرگان اقتصادی، از نوع مشارکتی و جهانی است. بسیج بین‌المللی شهروندان در مورد برخی مسائل شخصی یا جمعی، همکاری و مبادلات علمی در موضوعات تحقیقی مشترک و تبلیغ یا پرداختن به فرهنگهای فراموش‌شده و یا مورد تحقیر واقع‌شده، نمونه‌هایی از این نوع مشارکتی است (Mittelman, 2000; Hines, 2000; Germalin, 2000; Woods, 2000).

آنچه در باره اجلاس سیاتل و اعتراضات و مخالفت در برابر آن اهمیت دارد، آگاه کردن بسیاری برای توجه به این حقیقت بود که نئولیبرالیسم جهانی یک حقیقتی از زندگی آنچنان که کلیتون و تونی بلر مطرح کرده‌اند (آنها جهانی شدن را یک حقیقتی از زندگی می‌دانند که هیچ جایگزین دیگری ندارد)، نیست بلکه آن دارای بسیاری از مخالفان است. جهانی شدن از بالا باید جای خود را به جهانی شدن از پایین نیز بدهد و این آخرین نوع متفاوت از جهانی شدن است که هدفش کاستن نابرابریها ضمن حفظ برخی از تنوعات و تفاوتهای محلی است؛ برای مثال، آثار اخیر وودز، اسچولت، اسپاگر، هوگ ولت، سمیرامین و گرماین، هرچند خطوط اصلی بحث آنها راجع به ساختارهای جهانی شدن واقعاً موجود و یا جهانی شدن از بالاست، فصول مهمی را به مقاومت در برابر این نوع جهانی شدن اختصاص داده‌اند (Amartia Sen, 1999). آثار این اندیشمندان از بسیاری جهات نخستین نمونه‌هایی از توجه به جایگزینهای جهانی

شدن نئولیبرال با عنایت به رویدادهای سیاتل در نوامبر و دسامبر ۱۹۹۹م. هستند. آمار تیاسن نیز در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» خود (۱۹۹۹م.) نوع تعدیل شده‌ای از نئولیبرالیسم را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را نئولیبرال عمل‌گرایانه خواند. «بحث وی از نئولیبرالیسم، سازگار ساختن آن با بسط و گسترش آزادی، از طریق گسترش آزادیهای شخصی و تعدیل افراد به مقتضیات رقابت بازار جهانی است. او از این طریق آزادی را چنین تعریف می‌کند که آن شامل نه تنها آزادیهای سیاسی بلکه همچنین شامل دسترسی به خدمات اساسی و کاهش محرومیتها از طریق مشارکت در مبادلات بازار نیز می‌شود» (Ronen, 2000).

ضرورت مشارکت عمومی دولتها در تحقیق و توسعه، حقوق بشر، قدرت زیاد افراد برای اعمال فشار به دولتها و فشار برای سوق دادن جامعه به سوی جامعه مدنی در سطح ملی و جامعه مدنی جهانی در سطح بین‌المللی و غیره همگی گویای بروز و انعکاس شاخه دومی جهانی شدن (که کمتر به آن توجه می‌شود) است؛ از این رو، آنچه که حاکمیت ملی تمام دولتها را به چالش می‌کشد، نه فقط فراملی بلکه فروملی نیز است (یعنی تعامل متقابل سطوح محلی و فراملی).

حاکمیت ملی دولتها امروزه در عصر جهانی شدن مجبور است قدرت فزاینده فشارهای فراملی از ناحیه احزاب، گروههای جامعه مدنی، سازمانهای غیردولتی، گروههای مربوط به حقوق بشر، محیط زیست و غیره را در نظر بگیرد و با آن وارد تعامل شود و هم اینکه همه اینها حامیان بیرونی (بیرون از قلمرو کشور) نیز دارند. سازمانهای جهانی غیردولتی، مجامع جهانی حقوق بشر، گروههای جهانی زیست‌محیطی و سرانجام، اینکه قدرت فزاینده جهانی شدن از بالا، توسط کاپیتالیسم واحد جهانی، شرکتهای چندملیتی، مجامعی مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و نیز سازمان ملل را در نظر گیرد؛ همه اینها زمینه‌های شکل‌گیری اعمال حاکمیت جهانی هستند که به تغییر شکل حاکمیت و در برخی از حوزه‌ها به فرسایش حاکمیت ملی دولتها می‌انجامد.

۲. جهانی شدن، حاکمیت جهانی و حاکمیت ملی ایران

این تحولات گفته شده که زمینه شکل‌گیری و اعمال حاکمیت جهانی یا فراملی است، به شکلی توسط خود نظام، که اکنون تحت تأثیر شدید فرایند جهانی شدن است، بر همه دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. علت مهم این تأثیرگذاری (یعنی تأثیر خود نظام بر همه دولت - ملت‌ها) ناشی از آنچه که نظریه‌پردازان روابط بین‌المللی و به ویژه تکوین‌گرایان تعامل ساختار - فرایند می‌نامد، است (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، صص ۲۸-۲۹). به شکلی ساده‌تر اینکه هم دولت‌ها بر نظام تأثیر می‌گذارند و هم نظام بر دولت‌ها. اینکه چگونه نظام بر دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، راجع به آن (در این نوشتار) بحثی نداریم. آنچه که شایان گفتن است اینکه نظام به یک نحو بر همه دولت‌ها تأثیر نمی‌گذارد بلکه نحوه تأثیرگذاری بیشتر مربوط به این است که آیا یک دولت ویژه چگونه به فرایندهای جهانی می‌نگرد؟ آیا با آن بیشتر همسو، یا بیشتر در حال تقابل است. هر گونه بینش به این فرایندها و نیروها، نحوه تعامل را شکل می‌دهد. در اینجا است که بررسی تأثیر حاکمیت فراملی در فرایند جهانی شدن بر حاکمیت ملی ایران در نوع خود جالب و پرمجاده می‌نماید. جالب از این جهت که کشور ایران یک کشور جهان‌سومی است و لذا تأثیر فرایندهای نظامی برای این کشورها تا اندازه‌ای یکسان است که متفاوت با نوع تأثیر آن بر کشورهای جهان اولی است و عموماً جهان جنوب دارای موضع‌گیری تقابلی‌گونه است تا تعامل؛ دوم اینکه جمهوری اسلامی ایران، با تسامح می‌توان گفت که یک نظام خاص سیاسی یعنی ایدئولوژیک دارد و آن در بین همه نظام‌های سیاسی دنیا خاص است و آن دیدگاه خاص نسبت به اعمال حاکمیت جهانی در فرایند جهانی شدن به نخبگان رسمی ما اعطاء می‌کند. در اینجا یک پارادوکس محوری مشهود است: منافع ملی و مصالح اسلامی.

۲-۱. ایران به عنوان یک کشور جنوب

گفته شد که نظام بین‌المللی بر همه دولت‌ها تأثیر می‌گذارد اما نوع و نحوه این تأثیر نسبت به همه آنها یکسان نیست. ایران به عنوان یک کشور جنوب عموماً به حاکمیت جهانی به ویژه از نوع جهانی شدن از بالا به دیده سوءظن و تردید می‌نگرد و نظام را

متنی نوشته شده توسط قدرتهای بزرگ و در حال حاضر کاپیتالیسم جهانی می‌پندارد که هدفش استثمار کشورها و به تحلیل بردن توان آنهاست. ایران به عنوان یک کشور جنوب که هنوز چندصباحی از استقلال واقعی آن نمی‌گذرد، حاکمیت ملی برایش جذاب است و آن را حفاظتی در مقابل سوءاستفاده‌ها و دخالت‌های بیگانگان و قدرتهای خارجی در امور داخلی خود می‌پندارد.

واقعیت این است که هر کشوری به اندازه قدرت و تواناییهای خود و قدرت زیرساختارها و انسجام سیاسی خود می‌تواند با نیروهای فراملی وارد تعامل گردد. کشورهای قدرتمند و جهان اول بیشتر می‌توانند نیروهای فراسوی ملی را زیر سیطره خود ببرند و از آن در جهت کارکرد مطلوب امور خود و منافع خود بهره گیرند. اما یک کشور مثل ایران بدون ازدیاد قدرت ملی در مقابل نیروهای حاکمیت فراملی آسیب‌پذیر می‌نماید. این نکته نیز باید ذکر شود که در کشورهای جنوب بعضاً توسل به ایده حاکمیت ملی اغلب در جهت پوشش حاکمیت رژیمهاست و در صورت تعامل با نیروهای فراملی، خیلی از تغییرات و تحولات داخلی را باید پذیرا شوند که این امر مستقیماً در جهت ضد منافع حکام آنهاست؛ ولی این امر در کشورهای جهان اولی دقیقاً بر عکس است؛ یعنی یک کشور، برای مثال اروپایی، کارکرد مطلوب دولت را در گرو پیوند زدن جریان‌های داخلی حاکمیت با جریان‌های خارجی حاکمیت، یعنی حاکمیت فراملی می‌داند. در اینجا استفاده از جدول تاکاشی اینوگوچی، دانشمند ژاپنی علم سیاست و روابط بین‌الملل در ارتباط با حاکمیت مفید است.

اینوگوچی اعتقاد دارد نگاه به سیاست بین‌الملل از جانب کشورها در سه مکتب وستفالی (حکومت ملی)، فیلادلفیا (جامعه‌محور) و ضد اتوپیایی (تقابل و حاکمیت فرهنگها) خلاصه می‌شود. منظور او از مکتب اول، حاکمیت حکومت در امور کشورهاست. مکتب دوم از دیدگاه اینوگوچی به حاکمیت عامه مردم و گسترش اندیشه جمهوری‌ت‌مربوط می‌شود. اینوگوچی مکتب سوم را در ارتباط با از میان رفتن حاکمیت حکومتی و غالب شدن فرهنگها و تمدنهای بشری قلمداد می‌کند. مروجان سه مکتب فکری به ترتیب کیسینجر، فوکویاما و هانتینگتون هستند. اینوگوچی معتقد است که جهانی شدن به صلح و پیشرفت اقتصادی خواهد انجامید و نیروی بازار و افزایش

سطح انتظارات مردم، محرک این جریان خواهد بود. کشورهایی که می‌توان رقابت در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی را نداشته باشند، به حاشیه رانده خواهند شد (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، صص ۲۸-۲۹). جدول ذیل ویژگیهای سه مکتب فکری را به نمایش می‌گذارد (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، ص ۲۹).

ویژگیهای مکاتب وستفالی، فیلادلفیا و ضد اتویایی

ضد اتویایی (چندفرهنگی)	فیلادلفیا (جهانی - جمهوری)	وستفالی (حکومت محور)	چارچوب جغرافیای سیاسی
هانتینگتون	فوکویاما	کیسینجر	مروج
از بین رفتن حاکمیت	حاکمیت عمومی	حاکمیت ملی	مفهوم بنیادی
فراحکومت تمدنی	لیبرال دمکراسی	حکومت ملی	واحد نهادی
تفکیک، جدایی، بی‌هویتی	ملتزم	توازن / همراهی	بنیان رفتاری
نه جنگ، نه صلح	صلح دموکراتیک	صلح از طریق جنگ	صلح
دخالت نظامی و یا بی‌توجهی	صدور اقتدارگرایانه	بی‌تفاوتی	دمکراسی

پیش‌بینی کلی این‌گونه‌چنین است که در کشورهای صنعتی، مکتب حاکم، فیلادلفیا خواهد بود، ولی مستقل از دولت عمل نخواهد کرد؛ بنابراین، حکومت ملی در هدایت و نظارت بر نظام فیلادلفیا نقش اساسی را ایفا خواهد کرد. جریان نوآوری در فناوری و گسترش بازارها مهم‌ترین محرک پیشرفت در مسیر مکتب فیلادلفیا با تصمیم‌گیری نظام حکومتی خواهد بود. کشورهایی که از اقتصاد قوی‌تری برخوردار باشند، با اعتماد به نفس بیشتری از صحنه جهانی برخوردار خواهند کرد و در عین حال، با واکنش‌های فنی و نهادینه داخلی از سطح آسیب‌پذیری خود خواهند کاست. در مقابل کشورهای جنوب و جهان سوم تحت تأثیر مدیریت‌های فردی و نیز دوری از جهانی شدن و آسیب‌پذیری ناشی از آن پیش خواهند رفت (نجفی علمی، ۱۳۸۰، ص ۱۰).

۲-۲. ایران به عنوان یک کشور ایدئولوژیک

تلفیق دین با سیاست و ارتباط سفت و سخت دین با حکومت یک ایدئولوژی اسلامی را در مناسبات و تعاملات ایران با نظام بین‌الملل حاکم کرده است. از دیدگاه برخی تحلیل‌گران این ایدئولوژی در پاره‌ای از موارد در تعارض با منافع ملی و یا در تعارض با نظام حاکم جهانی قرار دارد. وجود مفاهیم دینی و ایدئولوژیک از قبیل عدالت، ظلم و جور، استکبار، استضعاف، مبارزه و غیره در درون این ایدئولوژی دیدگاه نخبگان رسمی و اجرایی کشور را در حالت تقابل با نظام سلطه قرار می‌دهد.

ضرورت تعامل حاکمیت ملی با حاکمیت جهانی در عرصه‌های اقتصادی-سیاسی و فرهنگی به بینش همکاری و هماهنگی نیاز دارد. این بینش در جمهوری اسلامی ایران به دلیل مذکور، نمی‌تواند کاملاً حاکم گردد. به همین دلیل است که هانتینگتون مدعی شده است که ایران اصولاً نمی‌تواند به چنین سطحی از همگرایی با نظام بین‌الملل دست یابد.

از دیدگاه رویکرد نورثالیسم شاید گفته شود که ایدئولوژی اسلامی یک پارادوکسی بین منافع ملی و مصالح اسلامی به وجود آورده است. در چارچوب این رویکرد، منافع ملی حکم می‌کند که جمهوری اسلامی ایران در سیاستها و موضع‌گیریهای خود، به ویژه در سیاست خارجی خود، با نظام بین‌الملل، که امروزه سایه سنگین جهانی شدن بر آن افتاده است، وارد همکاری و یا تعامل گردد و از آن در جهت ازدیاد قدرت و منافع خود بهره گیرد. به عبارت دیگر «واقع‌گرایانه» با آن برخورد کند. در حالی که مصالح ایدئولوژیکی، به زعم ایشان، یک نوع آرمان اسلامی با عنایت کم به منافع ملی به وجود می‌آورد که در این صورت، باید با به استکبار و ظلم و جور جهانی مبارزه کرد؛ یعنی در تقابل با نظام جهانی. از این دیدگاه، این تقابل در تعارض با منافع ملی ایران قرار دارد.

اما این نکته مهم نیز حائز اهمیت است که ایدئولوژی اسلامی و کلاً اسلام که بدون توجه به مرزها و امت‌محور است (یعنی نگرش نظام‌وار دارد)، در ذات خود حامل جهان‌گرایی است؛ برای مثال، تشکیل امت واحد، دفاع از مستضعفان جهان و اینکه انقلاب اسلامی نظام بین‌المللی حاکم را غیرعادلانه، قدرت‌گرا و ثروت‌گرا می‌داند

و شعار «نه شرقی و نه غربی» می‌دهد، دلیل اتکاء و طرفداری از جهانی کردن اسلام است (Cf. Mitelman, 1997)؛ بنابراین، این فرصت برای ما مهیاست که در صورت استفاده درست و کاربردی کردن آن و ارائه راهکارهای مناسب و تطبیق آن با مقتضیات جدید دنیای امروز، می‌توان از آن در جهت تعامل با نظام جهانی و در نتیجه، ازدیاد قدرت ملی بهره‌برداری کرد.

تأثیر حاکمیت فراملی

برای بررسی تأثیر حاکمیت فراملی در فرایند جهانی شدن بر حاکمیت ملی جمهوری اسلامی ایران آن را در سه مقوله حاکمیت اقتصادی فراملی، حاکمیت سیاسی فراملی و حاکمیت فرهنگی فراملی مطرح می‌کنیم. در واقع، هر سه اینها به ترتیب به جهانی شدن اقتصاد، جهانی شدن سیاست و جهانی شدن فرهنگ مربوط می‌گردند.

فرضیه نویسنده در این قسمت این است که عمدتاً دیدگاه نخبگان سیاسی و حکومتی (نه نخبگان علمی)، آن چنان که یافته‌های تحلیلی ما نشان می‌دهد، یک دیدگاه نسبتاً تقابلی‌گرایانه در سه زمینه است؛ به ویژه اینکه این دیدگاه در مورد حاکمیت سیاسی جهانی و حاکمیت فرهنگی جهانی بیشتر نمایان است تا در مورد حاکمیت اقتصاد جهانی. در ظاهر عمده کشورهای جهان سوم و یا جنوب در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی مقاومت نشان می‌دهند تا در حوزه اقتصادی. علت این امر شاید یکی این باشد که حوزه اقتصادی، حوزه سود و زیان است و چندان با ایستارهای ارزشی مورد قضاوت قرار نگرفته و آن چنان که باید حساسیت‌برانگیز نیست و بر عکس آن، در مواد دو مقوله دیگر، یعنی حاکمیت سیاسی و حاکمیت فرهنگی جهانی صادق است. این دو حوزه به شدت ارزشی هستند و هر گونه اعمال قدرت از طرف نظام بین‌الملل می‌تواند حساسیتهای ارزشی برانگیزد.

دلیل دوم شاید ناشی از قدرت زیاد حاکمیت اقتصاد جهانی به ویژه در عصر جهانی شدن اقتصاد بوده باشد؛ تا حاکمیت سیاسی و فرهنگی جهانی. این قدرت زیاد را می‌توان در اهمیت زیاد جهانی شدن اقتصاد تا اهمیت جهانی شدن سیاست و فرهنگ

ملاحظه کرد و این قدرت احتمالاً آن چنان تند و خردکننده است که هر گونه مقاومتی را در هم می‌شکند.

دلیل سوم، و شاید مهم‌ترین دلیل، احتمالاً این باشد که منتقدان جدی هم هنوز نتوانسته‌اند، به رغم انتقادات تند از نابرابریهای حاصله و روزافزون‌تر شدن شکاف شمال- جنوب کلاً غنی و فقیر، هیچ جایگزینی در مقابل نظام اقتصادی نئولیبرال جهانی ارائه دهند و این نظام احتمالاً با همه معایبش، نسبت به نظامهای اقتصادی دیگر در شرایط حاضر و حتی تا آینده دور مطلوب‌تر است.

دلیل چهارم، به فروپاشی نظامهای اقتصادی رقیب در مقابل نظام اقتصادی جهانی نئولیبرالیستی مربوط می‌شود. فروپاشی نظام اقتصادی دستوری بلوک کمونیسم و حتی در گذشته ناتوانیهای نظام اقتصادی «کینزی» مبتنی بر مداخله دولت که این ناتوانیها باعث ترک آشکار آن توسط ریگان و تاچر (معتقدان و متعهدان نظام اقتصادی «لسه‌فر») شد. ناتوانیها و شکستهای نظامهای رقیب، اگر نه چیز دیگر، دست‌کم این احساس را به وجود آورد که اقتصاد نئولیبرال کامل‌تر و کم‌عیب و نقص‌تر از بقیه است، هرچند که آن نتوانست در دوره بعد از جنگ سرد جواب دهد، این شکست بیشتر به شرایط نامطلوب داخلی و عدم کاربرد درست آن مربوط می‌شود؛ تا چیز دیگر؛ به عبارت دیگر، به گفته میشل کاکس دارو درست بود، ولی آن خوب خورانده نشد (سیمبر، ۱۳۸۱، صص ۷۲-۷۳). از طرف دیگر، این نظام در کشورهایی مثل چک، لهستان و مجارستان موفقیت‌بخش بود.

و سرانجام، موفقیت آن در برخی کشورهای جهان سومی و نیز در کشورهای آسیای جنوب شرقی دلیل دیگری است. البته، در اینجا در صدد پرداختن مفصل به این مسئله نیستیم و صرفاً در صدد نشان دادن این مسئله هستیم که چرا در عموم کشورهای جهان سوم حساسیتها در مورد مقوله‌های حاکمیت سیاسی و فرهنگی جهانی زیادتر است تا در مورد حاکمیت اقتصاد جهانی؛ به عبارتی، چرا در ایران بیشتر به خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی در جنبه‌های سیاسی و فرهنگی حساسیت نشان داده می‌شود؛ تا در جنبه اقتصادی.

۳. حاکمیت اقتصاد جهانی و جمهوری اسلامی ایران

اگر در گذشته «اقتصاد ملی» و پس از آن، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، «اقتصاد بین‌المللی» اهمیت زیادی داشتند، اکنون از دهه ۷۰ به بعد و به ویژه با فروپاشی آنچه که می‌توان «نظام دو اقتصادی» (اقتصاد دستوری شرق و اقتصاد بازار غرب) نامید، این «اقتصاد جهانی» است که حائز اهمیت اساسی شده است. پایان جنگ سرد در ۱۹۸۹م. و خارج شدن اتحاد جماهیر شوروی از اقمار خود که به نزدیکی این کشورها به غرب و انتخاب نظام بازار را به همراه داشت و سرانجام، اوج آن یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱م. و تمایلات خواسته یا ناخواسته این کشور برای پیوستن به نظام بازار به نظام دوگانه اقتصادی خاتمه داد و بر نظام واحد اقتصادی، یعنی نظام بازار و کاپیتالیسم در سراسر جهان مشروعیت بخشید.

نظام دوگانه اقتصادی از گسترش نظام بازار در سرتاسر جهان می‌کاست و از طرف دیگر، کشورها می‌توانستند نظامهای اقتصادی خاص خود (در طول جنگ سرد) را داشته باشند و این مسئله به نوبه خود، از قدرت نهادهای جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌کاست. لذا تحول یک نظام مبتنی بر دو جهان، که در آن بازار تنها در برخی از کشورها قادر به عمل کردن است، به سوی یک نظامی که در آن بازار در سراسر جهان (یا تقریباً در همه کشورها) عمل می‌کند، پیامدهای وسیع و ماندگار از خود به جا گذاشت.

«شاید مهم‌ترین پیامد آن، اعطای قدرت زیاد به مجامع بزرگ مالی به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود که اکنون وظایف سنگینی بر دوش خود برای تحول نظامهای اقتصادی و دستوری سابق و سوق دادن آن به سوی اقتصاد بازار دارند. برنامه تغییر آنها این چنین است: خصوصی‌سازی ابزارهای تولید، مقررات‌زدایی از همه فعالیت‌های اقتصادی، تشویق رقابت، متوازن ساختن بودجه و ادغام در اقتصاد سرمایه‌داری گسترده جهانی» (آخوندی، ۱۳۸۰، ص ۱۲).

حاکمیت جهانی اقتصاد با ایدئولوژی نئولیبرالیسم، اقتصادهای ملی کشورها را به یکدیگر پیوند داده و آن حساسیت و آسیب‌پذیریهای اقتصادی را افزونی بخشیده است.

در این عرصه، دولت-ملتها دیگر مثل سابق توان کنترل امور اقتصادی خود را، آنچنان که باید، ندارند و در بیشتر موارد این تصمیمات مجامع اقتصادی جهانی است که بر تصمیم‌گیرهای داخلی دولتها تأثیر می‌گذارد و آن را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.

در روند جهانی شدن اقتصاد، کشورهای دنیا به هم وابسته می‌شوند؛ موانع گمرکی و تجاری به حداقل ممکن کاهش می‌یابد و نقل و انتقالات مالی بین کشورها هر چه آسان‌تر صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، کنترل دولتها و ملتها در نقل و انتقالات مالی و فناوری به شدت کاهش می‌یابد و در بلندمدت حذف می‌گردد و این بلندمدتی است که با توسعه تجارت و در نهایت، یکپارچه شدن بازار بین‌المللی تحقق می‌یابد.

گسترش و تعمیق وابستگی متقابل بین کشورها و اقتصادهای ملی، یکپارچگی بازارهای ملی و گسترده‌تر شدن مبادلات تجاری، مقررات‌زدایی و از میان برداشته شدن ضوابط حمایت‌گرایانه بازرگانی و ایجاد سازمان جهانی تجارت از مهم‌ترین ابعاد اقتصادی جهانی شدن به شمار می‌رود. این ابعاد از طریق اتحادیه‌های اقتصادی جهانی و فعالیت شرکت‌های بین‌المللی و مؤسسات اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول شکل می‌گیرد. بدیهی است که این ابعاد اقتصادی می‌تواند دولتهای ملی را نیز دستخوش تحول سازد.

جهانی شدن، اقتصادهای ملی را آنچنان به یکدیگر گره می‌زدند که بروز حتی یک بحران کوچک می‌تواند به سرعت گریبان‌گیر سایر کشورهای جهان نیز بشود. با بروز پدیده جهانی شدن اقتصاد و از میان برداشته شدن بسیاری از موانع تجاری موجود، زمینه نقل و انتقال سرمایه و منابع مالی و قطعاً تقسیم کار بین‌المللی گسترش خواهد یافت که این خود بر افزایش کارایی اقتصاد بین‌المللی کمک زیادی خواهد کرد (آخوندی، ۱۳۸۰، ص ۱۲).

حاکمیت اقتصاد جهانی با نقش رو به افزون خود در جهت آزادسازی و کاهش موانع جدایی بر اقتصاد ایران نیز تأثیر می‌گذارد و رفته‌رفته تأثیرات آن بیشتر خواهد شد. اقتصاد ایران در چنین شرایطی خواه‌ناخواه نمی‌تواند همچنان بسته و غیررقابتی باقی بماند. هرچند که پیوستن به فرایند اقتصاد جهانی برای اقتصاد ضعیف و به ویژه اقتصاد تک‌محصولی ایران بسیار دشوار است و تأثیرات سوء آن بیشتر خواهد بود؛

واقعیت این است که به تدریج که حاکمیت جهانی نئولیبرالیسم فزونی می‌گیرد، دیگر چاره‌ای جز تطبیق و سازگاری اقتصاد ایران با آن وجود ندارد؛ به ویژه که تجربه اقتصادی برخی از کشورهای دیگر هم نشان می‌دهد که حتی در گذشته نیز هیچ اقتصادی بدون تطبیق دادن خود با محیط اقتصادی بین‌الملل نتوانسته به شکوفایی نایل شود. مقایسه دو به دوی کشورها این را نشان می‌دهد؛ چین [دوره مائو] و تایوان، کره جنوبی و کره شمالی، آلمان شرقی و آلمان غربی، کانادا و کوبا، آمریکا و شوروی و ... به ویژه که رشد برها و اژدهای آسیای شرقی این حقیقت را بیشتر آشکار می‌سازد.

در جمهوری اسلامی، اکنون صحبت اساسی این نیست که آیا باید وارد تعامل با فرایند جهانی شدن اقتصاد و به ویژه عضویت در سازمان تجارت جهانی شد؟ دیدگاهی که از اساس وارد شدن به فرایند جهانی شدن اقتصاد را نفی می‌کند، در اقلیت قرار دارد و آنها (مخالفان) به جز ارائه تحلیل‌هایی از قبیل امپریالیسم نوین، امپریالیسم سرمایه‌داری یا امپریالیسم اقتصادی آمریکا بدیلی برای آن ارائه نداده‌اند؛ همچنان که، همان طوری که گفته شد، در سطح جهانی نیز مخالفان جهانی شدن اقتصاد مثل رادیکال‌ها و مارکسیست‌های نو نتوانسته‌اند جایگزینی در مقابل آن طرح کنند. اما طرفداران حداقل می‌توانند بگویند که چاره‌ای جز این نیست.

با پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی و به ویژه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهانی شدن اقتصاد با شکل‌دهی تدریجی به حاکمیت جهانی نئولیبرالیسم، اقتصاد داخلی ایران را نیز همانند بسیاری از اقتصادهای کشورهای دیگر وارد چالش کرد؛ لذا به اجبار، نخبگان سیاسی و اقتصادی ایران از همان زمان سیاست اقتصادی ایران را در جهت تطبیق و سازگاری با اقتصاد جهانی که آن در سیاست تعدیل اقتصادی آقای هاشمی رفسنجانی جنبه آشکارتر به خود گرفت، پیش گرفتند. گرچه این سیاستها که بیش از ده سال از آن می‌گذرد، کمتر موفقیت‌آمیز بوده است (که در اینجا راجع به آن بحثی نداریم)، شکستها گویای نادرستی ذاتی این سیاستها نیست بلکه بیشتر مؤید کاربرد نادرست و نامناسب، و مشکلات و ضعفهای ساختاری متعدد است. از همین روست که برخی از مقامات ایرانی همچنان بر استمرار آنها، به اشکال دیگر، تأکید دارند. وجود شاخصهایی از قبیل «بازسازی ساختاری روابط بین دولت-بازار، -جامعه

مدنی، مفهوم گرایشهای منطقه‌ای با تأکید بر روشهای همکاری فراملی، و در نهایت فرایند خصوصی‌سازی بنگاههای اقتصاد دولتی (ادیب، ۱۳۸۰، صص ۲۸۹-۲۹۰)، بیانگر این همگرایی روندهای سیاسی اجتماعی ایران و فرایند جهانی شدن در برنامه سوم توسعه است.

نقش سنتی دولت که عبارت بود از خاکریز و سپر حفاظتی اقتصاد ملی از تأثیرات مخرب خارجی توسط نقش جدید آن، وسیله انتقال اقتصاد جهانی به اقتصاد ملی است، کم می‌شود. سمیرامین شاید اولین کسی بود که این تحول در نقش دولتهای حاشیه‌ای را دریافت. او اشاره می‌کند که دولتهای «پیش‌تعدیل‌شده» (اشاره به برنامه تعدیل ساختاری که توسط بانک جهانی به عنوان پیش‌شرط اعطای وام به کشورهای در حال توسعه منظور شده است)، تلاش می‌کنند که روابط بیرونی را بر اساس الزامات روابط و ساختارهای درونی خود تعدیل کنند. حال آنکه دولتهای «پس‌تعدیل‌شده» خلاف آن عمل می‌کنند. دولتی که خود را در معرض فشارهای خارجی به منظور مقررات‌زدایی و آزادسازی قرار می‌دهد، در واقع دولتی غیرملی است که بر سیاستهای ملی (حوزه قلمرو خود) سیطره، و رابطه بیرون و درون را در انحصار گرفته است. [چنین دولتی] به طور فزاینده‌ای دچار چالش واکنشهای متقابل قارچ‌گونه بین سرمایه بین‌المللی و منافع ملی می‌شود (ادیب، ۱۳۸۰، ص ۲۹۰).

بازتاب با اهمیت دیگر حاکمیت جهانی نئولیبرالیسم، در آزادسازی و مقررات‌زدایی است. در این مورد نیز در نهایت چاره‌ای جز این نیست و نخبگان تصمیم‌گیر و سیاست‌گذاران نیز هم اکنون به این فکر رسیده‌اند. اگر اختلاف دیدگاهی بین نخبگان سیاسی و حتی نخبگان علمی وجود دارد، عمدتاً بر سر این است که سرانجام، باید دست به آزادسازی و مقررات‌زدایی زد یا نه؛ چرا که عناصر جوهری اقتصاد بین‌الملل امروز آزادسازی و مقررات‌زدایی هست، بلکه بر سر این است که چگونه و با چه شرایطی والا بر همگان آشکار است که هر چه زمان می‌گذرد، شرایط اقتصاد جهانی به ضرر آنهاست که دست به این اقدامات زده‌اند؛ برای مثال، سازمان تجارت جهانی، هر چه بیشتر شرایط تجاری و اقتصادی را برای آنهاست که عضو نیستند، بدتر می‌کند. بررسی تشکیل، عضویت و قواعد این سازمان، اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد.

سازمان تجارت جهانی (W.T.O) در سال ۱۹۹۵م. در مراکش رسماً اعلام موجودیت کرد. تاکنون ۱۳۷ کشور به عضویت این سازمان پذیرفته شده‌اند و ۳۰ کشور دیگر نیز تقاضای عضویت داده‌اند، اما هنوز تقاضای آنها پذیرفته نشده است.

از آغاز سال ۲۰۰۱م. علیه کشورهای که عضو سازمان تجارت جهانی نیستند، تعرفه‌های تنبیهی در حال وضع شدن است؛ این تعرفه‌های تنبیهی بعضاً می‌تواند تا ۶۰۰ درصد نیز باشد. کشورهایی که عضو سازمان نبوده و نیستند، به مرور زمان ظرف ۲/۵- ۳ سال آینده به عضویت این سازمان پذیرفته می‌شوند و صادرات تقریباً غیرممکن می‌شود و ایران در انزوای اقتصادی قرار می‌گیرد (سیف زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۴۶).

سیاست آزادسازی اقتصاد به عنوان شرط عضویت در گات سابق و یا سازمان تجارت جهانی (حذف سوبسیدها، آزادسازی نرخ ارز و...) را در سال ۱۹۷۰م. هشتاد کشور جهان سوم آغاز کردند، در سال ۱۹۹۰م. به پایان رساندند و از حدود سال ۱۹۹۰م. هفتاد کشور دیگر جهان سومی نیز سیاستهای آزادسازی اقتصادی را آغاز کردند. تنها یازده کشور هنوز سیاست آزادسازی اقتصاد را آغاز نکرده‌اند.

ایران همزمان با آغاز ریاست جمهوری آقای رفسنجانی در قالب برنامه اول و سپس برنامه دوم عمرانی کشور سیاست آزادسازی را آغاز کرد. سیاست حذف سوبسیدها در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی و سپس، در دولت کنونی آقای احمدی‌نژاد نیز ادامه یافت؛ برای مثال، حذف سوبسید مرغ، گامهای اساسی در جهت تک‌نرخ کردن ارز و... در زمره اقدامات انجام شده در دوران آقای خاتمی است.

اما حدود ۴ - ۵ سال است که با قاطعیت می‌توان گفت که سیاست آزادسازی که به صورت آرام، کند، اما رو به جلو ظرف ده سال گذشته ادامه داشت، متوقف شده است. شرط عضویت در سازمان تجارت جهانی به اتمام رساندن سیاست آزادسازی اقتصادی است. توقف روند اصلاحات اقتصادی به معنای نادیده گرفتن شرایط عضویت در سازمان تجارت جهانی است و ایران برای به انجام رساندن اصلاحات بیش از ۳ سال بیشتر فرصت ندارد. همه کشورهای در حال توسعه از اجلاسیه مراکش در سال ۱۹۹۵م. ده سال مهلت دادند تا اقتصاد خود را با ضوابط سازمان تجارت جهانی تطبیق دهند. از این زمان کمتر از ۳ سال باقی مانده است. اگر ایران بخواهد به

عضویت این سازمان پذیرفته شود، باید خود را با ضوابط سازمان انطباق دهد (سیف‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۲۲۸).

به طور کلی، اگر تصمیم‌گیران سیاسی و اقتصادی کشور، در صدد کاهش فشارها و تحدید حاکمیت اقتصادی، که امروزه یکی از مؤلفه‌های مهم حاکمیت ملی است، توسط حاکمیت اقتصاد جهانی نیستند، باید به طور ارادی اصلاحات مطابق با آن را انجام دهند و به طور مناسب و توانا وارد تعامل با اقتصاد جهانی شوند. همچنان که گفته شد، پیش‌شرایط مهم آن آزادسازی و رقابتی کردن اقتصاد ملی است. بر اساس آمار منتشرشده اخیر بانک جهانی، ایران از نظر آزادسازی اقتصاد در بین ۱۵۵ کشور دنیا رتبه ۱۴۳ را داراست؛ به عبارت دیگر، ایران جزء یکی از دوازده کشور دنیاست که در حوزه اقتصادی و پیوستن به سازمان تجارت جهانی، با مشکلات جدی مواجه است. اصلاح انحصار اقتصادی، عدم رقابت مؤثر و گسترده، و کاهش وابستگی به دولت، موضوعات مهمی هستند که باید به آنها رسیدگی شود. نکته دیگر آنکه با وجود اینکه ایران رتبه ۱۴۳ در دنیا از نظر آزادسازی اقتصاد را دارد، اما همین اصلاحات نیز روندی یکسان و واحدی را تجربه نکرده و در طول زمان و در دوره‌های مختلف دچار فراز و نشیب بسیار شده است که می‌طلبد در خصوص اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی، تصمیمی قطعی و جدی گرفته شود.

در خاتمه این نکته باید گفته شود که در جهان حاضر ما با دو فرایند اساسی روبه‌رو هستیم: یک. جهانی شدن و دو. منطقه‌ای شدن که البته خودش (به اعتقاد بسیاری) جزئی از جهانی شدن است. فرایند جهانی شدن، امروز یک فرایند اقتصادی متفاوت با بین‌الملل‌گرایی است؛ زیرا بین‌الملل‌گرایی در بطن خودش وجه حقوقی دارد، ولی فرایند جهانی شدن، اقتصادی است. این فرایند در حقیقت، ادغام بازارهای کالا، سرمایه و تا حد زیادی کار است. سه مفهومی که فرایند جهانی شدن بر آن بنا شده است، عبارت‌اند از:

۱. آزادسازی تجارت که به معنای بازتر شدن مرزهای کشورها به روی کالا است؛
۲. خصوصی‌سازی (حضور عمده شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم از طریق این شرکتها)؛

۳. ارتباطات (الکترونیکی شدن ارتباط تجاری).

بنابراین، جهانی شدن فرایندی با پایه‌های اقتصادی و بر اساس بازشدن مرزها و جانشینی شدن قوانین و مقررات بین‌المللی به جای قوانین و مقررات داخلی است.

در این فرایند:

الف. کالاها ملیت خود را از دست خواهند داد (به جز کالاهای سنتی)؛

ب. ما فقط تعیین‌کننده نوع کالاهای هستیم که به بازار می‌آورند و نه تعیین‌کننده

طرف معامله؛

ج. تحت نظریه اقتصادی سازوکار بازار آزاد قرار می‌گیریم.

اشارات معنایی آن برای این است که با توجه به اینکه اکنون چین، روسیه، فرانسه به صورت ۹۹٪ تحت پوشش مقررات سازمان تجارت جهانی قرار می‌گیرند، بنابراین می‌توان گفت که تمام شرکای تجاری ایران عضو این سازمان خواهند بود. در نتیجه، آنچه که امروز برای ما بسیار مهم است، مدیریت ورود به سازمان تجارت جهانی است و این مدیریت وضعیت حاشیه‌نشینی بودن یا نبودن ما را مشخص خواهد کرد.

بحث دوم، منطقه‌گرایی است که این فرایند نیز بر سه مفهوم بنا شده است:

۱. اهمیت سرمایه‌گذاری و فناوری؛

۲. بازار وسیع؛

۳. ساختار تجاری.

متأسفانه دستاوردهای اقتصادی، در منطقه‌گرایی زیاد خوب نیست. شخصیت سیاسی منطقه‌ای ما وضع بهتری دارد، اما شخصیت اقتصادی منطقه‌ای ما ضعیف است و البته دلیل اصلی آن عملکرد ضعیف اکو است؛ زیرا ما از این سازمان بیشتر به عنوان یک کانال سیاسی استفاده کرده‌ایم و با توجه به مکمل نبودن اقتصاد کشورهای منطقه [باید توجه داشت که منطقه‌گرایی ضرورتاً به معنای نزدیکی اقتصادی کشورهای مجاور و همسایه نیست بلکه بیشتر شاخصهای اقتصادی دخیل هستند تا شاخص جغرافیایی]، نمی‌توانیم بازار وسیعی برای کالاهای خود داشته باشیم (سیف‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۲۲۸).

به لحاظ ساختار تجاری نیز ما ذاتاً فرامنطقه هستیم؛ زیرا ما واردکننده کالاهای فنی و صادرکننده (عمدتاً) کالاهای لوکس هستیم که با توجه به پایین بودن درآمد سرانه منطقه، طرفدار زیادی ندارد.

۴. جهانی شدن سیاست و حاکمیت سیاسی ایران

جهانی شدن به عنوان یک فرایند موجب بروز نظم جدیدی در عرصه بین‌المللی شده که جهان‌گرایی خاص خود را می‌طلبد. اندیشمندان مختلفی در باره ماهیت این تحول قلم زده‌اند؛ برای مثال، دارندورف تحولات پس از سال ۱۹۸۹م. را به همان اهمیت تغییر رهیافت در تحولات پس از سال ۱۹۴۵م. قلمداد می‌کند. به نظر او لازم است که این تحول را نیز نقطه عطفی در زندگی سیاسی مستمر به حساب آوریم. فرضیه او این است که در این نظم جدید وضعیتی کاملاً متفاوت به وجود می‌آید که طی آن بشر به تنوع و تفاوت ضمنی آزادی می‌رسد. تلقی رهیافتی به تحولات پس از سال ۱۹۹۱م. خاص نگرش «دارندورف» نیست. بعضی از نمایندگان دیگر مکاتب فکری نیز به این تحولات از همین سطح رهیافتی نگاه می‌کنند؛ برای مثال، تفسیر لیبرالی فوکویاما این است که جهان‌گرایی به معنای جهانی شدن بدون چون و چرای لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است. اسکات پرچیل هم به نفع لیبرال-دمکراسی رأی می‌دهد و در این راستا جهانی شدن را عرصه حاکمیت انسانی و نه نهادی دانسته است و در نتیجه، مدعی می‌شود که تحولات جدید موجب سه تغییر اساسی به سه شکل زیر می‌شود:

- ارجحیت مردم‌سالاری بر اریستوکراسی؛

- ارجحیت تجارت آزاد بر خودکفایی؛

- ارجحیت امنیت دسته‌جمعی بر موازنه قدرت.

دیدگاه محافظه‌کاران بر خلاف این دیدگاه آرمان‌گرایانه لیبرالی قرار می‌گیرد. البته محافظه‌کاران سیاسی و واقع‌گرایان حوزه اقتصاد سیاسی این تحولات را، گرچه بدبینانه تفسیر می‌کنند، تکیه بر دو نوع ابزار قدرت می‌گذارند. به نظر هانتینگتون، آینده شاهد درگیری تمدنهای معارض است. بر خلاف نظر وی، از نظر گیلپین، تغییری که در نظم جدید صورت گرفته است، حاکی از تعارض میان حوزه‌های اقتصادی است و نه

حوزه‌های فرهنگی مورد نظر هانتیگتون و یا حوزه‌های نظامی مورد نظر مورگنتا (سیف‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۲۲۹).

از نظر امین نیز جهانی شدن فرایندی است که توان ضعیف بازیگران جنوب را شدیداً به چالش می‌کشد. وی همانند بحث‌های قبلی‌اش در قالب نظریه وابستگی، در آثار جدید خویش نیز، با دیدی عدالت‌جویانه تحولات مربوط به جهانی شدن را بررسی و نقد می‌کند.

گذشته از این نگرش رهیافتی به مسائل جهانی شدن، اندیشمندان دیگری هستند که از سطح موضوعی به مسئله نگاه می‌کنند؛ برای مثال، در نظر ملکوم واترز، جهانی شدن اجتماعی است که در آن محدودیت‌های جغرافیایی و سیاسی به ترتیبات اجتماعی و فرهنگی کاهش می‌یابند. به نظر سوزان استرنج در نتیجه جهانی شدن وضعیتی به وجود می‌آید که ماهیت مبادلات و طرف‌های مبادله متفاوت می‌شوند. به نظر استرنج روابط از حالت رسمی و بین‌الدولی به حالت غیررسمی‌تر تبدیل می‌شود. هماهنگ با دیدگاه کارکردگرایایی چون میترانی و اتزیونی، استرنج نیز بیشتر به غیرسیاسی شدن مبادلات تأکید می‌ورزند؛ وی استدلال می‌کند که جابه‌جایی روابط از بین صرفاً دولتها و یا دولت-شرکت، به شرکت-شرکت تبدیل خواهد شد.

نسبت به نتیجه این تحولات دو نظر کارشناسانه خوش‌بینانه یا بر عکس بدبینانه مطرح شده است: دیوید هلد افزایش ارتباطات اقتصادی و فرهنگی را عامل مهمی در کاهش تأثیرگذاری حکومتها، لزوم تنظیم حوزه حاکمیت ملی با حاکمیت جهانی و اشاعه همکاری‌های فراملی در قالب اتحادها، پیمانهای چندجانبه و یا سازمانهای جهانی می‌داند. طبیعی است که این امر بر رفاه و تسهیلات زندگی بشر یاری می‌رساند. بر خلاف این دید خوشبینانه، کارل پولانی در نوشته اساسی خود با عنوان «جهانی شدن»، نسبت به اتحاد و دگرگونی شدید که موجب کالایی شدن عناصر فرهنگی و اجتماعی جامعه می‌شود، هشدار می‌دهد.

همچنین، آنتونی مک‌گراو و پال چی لوئیس اظهار می‌دارند که فرایند جهانی شدن با بسط فعالیتها و تصمیمات به سطح جهانی، آثار نامتجانس برای بخشهای مختلف جوامع دارد. در بعد بسط و تعمیق فرایند جهانی شدن، نمی‌تواند به اتحاد سیاسی،

وابستگی متقابل و یا هم-فرهنگی منجر شود. احتمال بیشتر این است که این فرایند تأثیرات نامتجانسی بر بخشهای مختلف اجتماعی در نقاط مختلف بگذارد (لهسایی زاده، ۱۳۸۰، ص ۲۷).

این مطالعات نشان می‌دهد که جهانی شدن به عنوان یک پروسه پیش‌رونده واقعیتهای انکارناپذیر است؛ بر خلاف گذشته وضعیتی جدیدی به وجود آمده است. این وضعیت جدید و پروسه‌های ناشی از آن تأثیرات اساسی در ساختار قدرت و پویاهای مبادلاتی حاکم بر آن داشته است. به نظر می‌رسد به رغم پایداری در اصول استقلال‌طلبانه و ارزشهای معنابخش، موقعیت آن چنان تغییر کرده است که باید ضمن حفظ اصول، موانع استراتژیک را برای حفظ این ارزشها تغییر داد. به طور کلی، می‌توان گفت که برخورد جمهوری اسلامی ایران با این تحولات نیازمند دو جزء ایدئولوژیک و استراتژیک است. از لحاظ ایدئولوژیک منافع ملی کشور ایجاب می‌کند که دو عامل امنیت‌جویی و عدالت‌جویی در هم تلفیق شوند. به نظر می‌رسد ایران می‌تواند به دو مؤلفه (انسانی - نهادی) ارزشی فوق پایدار بماند و نوع جدیدی از موازنه مثبت را با عنوان موازنه مثبت فعالانه مطرح کند. به لحاظ منزلت استراتژیک، ایران به عنوان قدرتی در خور توجه و مؤثر، در قالب ساختار سیاسی، نظامی و بازیگری شبه‌حاشیه در مفهوم‌سازی تعدیل‌شده از والرشتاین و در منزلت ارتباطی اهمیت استراتژیک قرار دارد و با قرار گرفتن در این منزلتها احتمالاً ایران می‌تواند دو حوزه از ارزشها را در هم تلفیق کند و به ارتقای منزلت خویش در ساختار سلسله مراتبی موجود نایل آید. در این قالب به جای برخورد یوتوپایی با نظام جهانی، ایران می‌تواند برای ارتقای قدرت ملی از داخل اقدام کند. این الگوی راهبردی به معنای از دست رفتن ارزشها نیست. بر خلاف گذشته [قبل از انقلاب] که ایران خود را به عنوان پلیس منطقه‌ای معرفی می‌کرد، می‌تواند برای خود موقعیتی را تعریف کند که با همکاری با شمال، قدرت لازم را به دست آورد و با همکاری با جنوب برای ارتقای قدرت خود (البته از داخل) به ایجاد عدالت معهود دست یابد. از لحاظ استراتژیک می‌توان نام این اقدام را در مقابل «موازنه منفی فعالانه» یا «موازنه مثبت منفعلانه»، «موازنه مثبت فعالانه» نامگذاری کرد. در گذشته تجربه تاریخی درهای باز چین و استراتژی موازنه مثبت منفعلانه و موازنه منفی

فعالانه ایران صرفاً توانسته بود به بخشی از خواسته‌های ایران جواب گوید. این دو استراتژی موازنه منفی و موازنه مثبت منفعلانه، ایران را در قالب دو فشار به شرح زیر قرار می‌داد: موازنه منفی فعالانه با استراتژی برون‌سستیزی و درون‌پذیری و یا بر عکس، استراتژی موازنه مثبت با درون‌سستیزی و برون‌پذیری؛ ساده‌انگاری سیاسی در قالب سیاه و سفید دیدن مسائل محیطی از یک سو و پیچیدگی مسائل بین‌المللی موجب شد تا رهبران رسمی و نخبگان غیررسمی ایران با توسل به خودگرایی مطلق دو استراتژی معارض را برای ایران تعریف کنند. وابستگی و دست‌نشانده‌گی دولتها از طریق موازنه مثبت منفعلانه آن چنان به غرور و افتخار ملی لطمه زد که مبارزات علیه رژیم به طور خودجوش به سیاست موازنه منفی فعالانه با استراتژی برون‌سستیزی و درون‌سستیزی می‌انجامد.

بر عکس کودتاها زمانی در ایران موفق می‌شد که ضعف مفرط انقلابیها راه را برای براندازی ممکن می‌ساخت. به لحاظ جریحه‌دار شدن غرور ملی از طریق کودتا، بار دیگر امنیت ملی به سطح امنیت رژیم تبدیل می‌شد؛ در نتیجه، سیاست موازنه مثبت منفعلانه با دو مؤلفه درون‌سستیزی و برون‌پذیری استراتژی سیاست ملی می‌شد.

بر خلاف استراتژی گریز از جهان‌گرایی، متفاوت از سیاست موازنه مثبت منفعلانه، ایران امروز می‌تواند با بهره‌گیری از ثروت حدوداً ۶۰۰ میلیاردی ایرانیان خارج از کشور و معیار قرار دادن نخبه‌گرایی (نه نخبه‌سالاری) ملی و نه جناحی از تخصصهای خارجی و داخلی ملت بهره‌برد و به موازنه مثبت به معنای تعدیل‌شده و فعالانه آن روی آورد. منظور این است که با بهره‌گیری از این مقدمات و منزلت استراتژیک خود تلاش کند تا در تعدیل پروسه جهانی شدن، طرح مناسبی برای جهان‌گرایی خود ببیند تا منزلت مناسبی برای ایران کسب شود. در غیر این صورت، جهانی شدن ملزومات خود را به ایران تحمیل خواهد کرد و ایران منفعلانه وارد پروسه جهانی شدن خواهد شد.

۵. جهانی شدن فرهنگ، حاکمیت فرهنگ جهانی و ایران

سومین جنبه جهانی شدن (سومین حوزه مورد علاقه ما)، حوزه فرهنگ است. در این راستا گفته می‌شود که به موازات پیشرفت فناوری ارتباطات و اطلاعات و کوتاه‌تر شدن

فواصل، ارتباطات انسانی تسریع می‌شود و در زمینه ایجاد همسویی و همفکری و هم‌فرهنگی جهانی که در شعار معروف «جهانی فکر کنید و دهکده‌ای عمل کنید» مک لوهان تجلی می‌یابد، فراهم شده است. اهمیت این مسئله زمانی روشن می‌شود که ما به زمانهای گذشته قبل از فرایند جهانی شدن برگردیم و ببینیم که چگونه تفاهم بشریت با یکدیگر نسبت به سه- چهار دهه پیش بیشتر شده است. نوع نزاکت، معاشرت و آداب و رسوم، طرز لباس پوشیدن، غذا خوردن و شیوه تفریح، کلاً فرهنگ، هم اکنون در اثر فرایند جهانی شدن فرهنگ بسیار نزدیک و شبیه شده است تا در دهه‌های پیش. درست است که این بیشتر فرهنگ و ارزشهای غربی است که جهان شمول می‌شود، اما واقعیت این است که پیشرفتهای اطلاعاتی و ارتباطی جدید و باز شدن مرزهای فرهنگی این امکان را در اختیار همه قرار داده است که به ترویج فرهنگ خود بپردازند و لذا جهان‌گرایی فرهنگی غربی به مقدار نسبتاً بیشتری تعدیل شود. بر این اساس امروزه، ما نه با کلی‌گرایی فرهنگی (غربی) بلکه با نسبی‌گرایی و تکثرگرایی فرهنگی مواجه هستیم؛ به عنوان مثال، از طریق سایتهای متعدد اینترنتی یک کشوری، نسبت به طرح و توسعه این اصول و ارزشها مبادرت می‌ورزد. شبکه الجزیره در قطر یکی از این رسانه‌های مهم در دست یک کشور اسلامی است و اهمیت تبلیغی آن به ویژه بعد از حوادث یازدهم سپتامبر بر همگان آشکار شد. پس می‌توان گفت که جهان‌شمولی فرهنگ یک نکته مهم را منعکس می‌سازد و آن این که گزینه‌های پیش روی فرد و جوامع را زیادتر کرده است. فرد می‌تواند از شیوه لباس پوشیدن گرفته تا نوع تفریح و انتخاب مذهب خود دست به انتخاب بزند و این نکته‌ای است که اغلب از آن غفلت می‌شود.

ولی کشورهای جهان سومی یا به اصطلاح بهتر جهان جنوب که عمدتاً با جهانی شدن فرهنگ به معنای جهانی شدن اصول و ارزشهای فرهنگ غربی مواجه هستند، آن را تعدی بر ارزشهای سنتی خود می‌دانند و احساس می‌کنند که حاکمیت ملی آنها از این لحاظ خدشه‌دار می‌شود. آنها برای مثال، ارزشهای مبتنی بر حقوق بشر را محملی برای مداخلات بشردوستانه غرب می‌بینند. ایران در این زمینه (سیاست رسمی ایران) بیشتر در تقابل با فرهنگ جهانی قرار دارد؛ تا تعامل. این موضع بیشتر به فرهنگ

سیاسی اسلامی و یا ایدئولوژیک بودن نظام سیاسی ایران مربوط است که آن حاوی ارزشها و اصول و جهان‌بینی خاصی است. این جهان‌بینی توحیدی حاکمیت‌نهایی و مطلق را از آن خداوند می‌داند و فرد را تابع و تسلیم آن. آن ارزشهای سکولاریستی و مادی‌گرایانه غرب را نمی‌پذیرد و در اینجاست که ایران در زمینه حقوق بشر، مشکلات زیادی با روایت غربی ارائه‌شده از حقوق بشر، منعکس‌شده در اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیونهای دیگر مثل کنوانسیون سیاسی و مدنی، پیدا می‌کند.

جهانی شدن در عرصه فرهنگی، آنچنان که تبلیغ به یکدست شدن فرهنگی می‌شود، مدارک و شواهد نشان می‌دهد که بر عکس در این عرصه تکثر فرهنگی، همان طوری که گفتیم، بیشتر رواج می‌یابد و مقاومت‌های فرهنگی مانع از یک دست شدن فرهنگی می‌شود؛ برای مثال، چین و ژاپن در عین حالی که وارد تعامل با جهانی شدن شده‌اند، در عین حال، به ارزشهای سنتی و فرهنگی خود نیز بسیار پایبند هستند و یا کشورهای ضعیف جهان سومی به طور یکپارچه در برابر آثار فرهنگی جهانی شدن واکنش نشان می‌دهند و آن مؤید این نکته فوکویی است که هر جا قدرت هست، مقاومت نیز هست». همچنین، آن تأییدی بر عزم ملتها برای صحنه گذاشتن بر «جهانی شدن از پایین» (که این را، در جای دیگر به طور مفصل بحث کردیم)، در مقابل «جهانی شدن از بالا» است.

البته گذشته از دیدگاه تقابلی نخبگان رسمی ایران در برخورد با «حاکمیت فرهنگ غربی»، با دیدگاه امت-محور، که منبعث از مذهب اسلام و نیز با اهمیت زیاد در قانون اساسی تأکید شده است، در صورت قاعده‌مند کردن آن می‌توان به نقش این ایده در تأثیرگذاری عمیق در شکل‌گیری فرهنگ جهانی پرداخت و از آن طریق منزلت فرهنگی ایران را بالا برد؛ یعنی به لحاظ فکری و نظری به علت ذاتاً جهانی بودن اسلام و نفسی مرزهای جغرافیایی و فرهنگی، آن می‌تواند یکی مزیت مهم برای ایران به شمار آید که می‌تواند در صورت عملیاتی کردن آن به نقش جهانی فرهنگ اسلامی و نیز فرهنگ ملی مبادرت ورزد؛ برای نمونه، طرح «ایده گفتگوی تمدنها» و یا «گفتگوی ادیان»، ... نشان از یک سیاست فرهنگی فعالانه، و نه منفعلانه، و سعی در تأثیرگذاری، و نه فقط تأثیرپذیری، دارد. اولاً ایده گفتگو، منبعث از نقش جهانی اسلام، از واقعیت عینی و

ضروری زمان حاضر پدید آمده است و مسئله‌ای انتزاعی نیست. دوم اینکه تمدن ایرانی و دین اسلام در وضعیتی قرار دارد که باید به کنش متقابل با دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست و در نتیجه، مبادله فرهنگی بین ایران و دیگر فرهنگ‌ها بیندیشید. سوم، تمدن ایرانی در معرض تمدن نوین جهانی قرار دارد و لذا مجبور به کنش متقابل با عناصر تمدن جهانی است که البته در این کنش متقابل باید جانب احتیاط را رعایت کند. چهارم، تمدن ایرانی در ابعاد مختلف در جهان تأثیر دارد و سرانجام، اینکه گفتگو می‌تواند یک راه حل مناسب برای ایران در تعامل با دیگر جوامع باشد و از این طریق می‌توان ملزومات فرهنگی جهانی را تعدیل کند و به استعلای منزلت فرهنگ ملی - اسلامی ایران مساعدت کند.

نتیجه‌گیری

جهانی شدن در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زمینه‌های شکل‌گیری یک حاکمیت جهانی یا فراملی را به وجود آورده است. گرچه این حاکمیت جهانی به مرحله فعلیت نرسیده است، با این حال، تجلیات و انعکاس‌های آن در این سه حوزه آشکار است. گسترش بازار و نئولیبرالیسم جهانی (از نظر اقتصادی)، شکل‌گیری تدریجی جامعه مدنی جهانی (در حوزه سیاسی)، رواج همفکری زیاد در سطح جهانی (از نظر فرهنگی) نمونه‌هایی از این تجلیات هستند. حاکمیت ملی که در شکل سنتی و سابق خود، یعنی در درون نظم وستفالیای عمدتاً ناشی از جریان‌ات و پویس‌های داخلی بوده است، اکنون در بالای سر خود ناظر و شاهد نیروهای فراوان خارجی است که بر آن اثر می‌گذارند؛ یعنی از یک طرف، حاکمیت ملی مجبور به تعامل با نیروهای فراملی و از طرفی، مجبور به تعامل با نیروهای فراملی است.

نیروها و جریان‌ات خارجی، عمدتاً منبعث از جهانی شدن، حاکمیت ملی را، مغایر با اعتقاد خیلی از محققان، به طور اساسی تحدید نکرده است؛ چرا که هنوز رسماً این دولت - ملت‌ها هستند که بازیگر اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند، بلکه یک هویت ویژه و متمایز با دروه‌های سابق به حاکمیت بخشیده است. دولت - ملت‌ها اکنون حایل و واسطه بین جریان‌ات و نیروهای خارجی و جریان‌ات داخلی هستند. به عبارت

دیگر، این دولتها هستند که جهانی شده‌اند و نه اینکه جهانی شدن بدون نقش دولتها و یا در خلأ به وجود آمده باشد؛ چراکه مدیریت امور جهانی هنوز در دست دولتهاست. مسائل مربوط به تدبیر جهانی باعث شده است که دولتها برای اداره هر چه مطلوب‌تر امور، که اکنون حل آنها از دست یک دولت به تنهایی خارج است، موضوعات زیادی را برای حل و فصل در دستور کار مذاکرات بین‌المللی خود قرار دهند و این مؤید این نکته معروف است که «دولتها برای مسایل کوچک، بزرگ و برای مسائل بزرگ بسیار کوچک‌تر شده‌اند» (نک. افتخاری، ۱۳۸۱، ص ۵۹).

اکنون میزان فشار یا عدم فشار حاکمیت ملی توسط نیروهای مربوط به حاکمیت جهانی، تابع همسویی یا عدم همسویی حاکمیت ملی دولتها با حاکمیت جهانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اگر حاکمیت ملی دولتها نتواند خود را با جریان‌های خارجی انطباق دهد، ملزومات حاکمیت جهانی بیشتر بر آن تحمیل خواهد شد، ولی اگر دولت-ملت‌ها شرایط و مقتضیات داخلی خود را در جهت انطباق با آن سر و سامان دهند، کمتر در معرض فشار آن قرار خواهند گرفت و بر عکس، نه فقط تأثیرپذیر بلکه تأثیرگذار هم خواهند بود.

جمهوری اسلامی ایران به علت دارا بودن وضعیت خاص نظام سیاسی که دینی و ایدئولوژیک‌محور است و همچنین، به علت موقعیت جهانی قدرتی خود، که جزء کشورهای جهان سوم و یا جنوب است، حساسیتهای خاصی نسبت به حاکمیت جهانی دارد. بر این اساس، ایران سعی می‌کند هویت ملی خود را مستقل از فرآیند سلطه حفظ کند؛ به همین دلیل فشارهای متعددی متوجه آن است؛ برای مثال، فشارهایی که حاکمیت ملی ایران در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با آنها مواجه است، یا فشار از جانب عدم موفقیت در پیوستن به سازمان تجارت جهانی (در حوزه اقتصاد)، محکومیت‌های متوالی توسط مجامع حقوق بشر و فشارهای وارد شده از سوی چالش جامعه مدنی داخلی (از نظر سیاسی) و فشار از سوی آنچه که اغلب از آن به تهاجم فرهنگی (در حوزه فرهنگی) نام برده می‌شود.

ایران امروزه در حال تجربه کردن واقعیت‌های جهانی شدن و فشارهای مربوط به نیروها و جریان‌های خارجی در حوزه‌های گوناگون است. بدین صورت که ما چه

بخواهیم چه نخواهیم، جریانات جهانی امروزه بیشتر از هر زمان دیگری و با آهنگ شتاب‌بخش رو به سوی یکپارچگی و ادغام دارد و حاکمیتها در این بستر در حوزه کارایی‌شان با چالش مواجه هستند. لذا این کشورها، و ما، باید یک تعادل منطقی و پویا بین ملزومات داخلی خود و ملزومات خارجی برقرار سازیم. در غیر این صورت، جریانات خارجی ملزومات خود را بر ما تحمیل خواهد کرد و ما را از استفاده از فرصتهای آن نیز دور نگه خواهند داشت.

کتابنامه

- آخوندی، عباس (۱۳۸۰). «جهانی شدن و برنامه سوم توسعه». بورس. شماره ۲۵، تیر.
- ادیب، محمدحسین (۱۳۸۰). «تقویم اصلاحات و سازمان تجارت جهانی». راهبرد. بهار.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱). «فرهنگ امنیت جهانی». در: مک‌کین لای، آر.دی و آر لیتل. امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سیف‌زاده، حسین و دیگران (۱۳۷۹). «میزگرد آثار جهانی شدن بر گزینه‌های استراتژیک ایران». راهبرد. زمستان.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۰). «سیاست‌گذاری ایران، گردونه جهانی شدن». راهبرد. تابستان.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۱). «جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر حاکمیت ملی کشورها». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. فروردین و اردیبهشت.
- لهسایی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۸۰). «جایگاه ایران در گفتگوی تمدن‌ها». مجله گزارش گفتگو. شماره ۱۷، نیمه دوم آذر ۱۷.
- فرانسوا، دوبرنا (۲۰۰۰). «ماهیت جهانی سازی و انواع آن». لیبراسیون. ترجمه کاظم‌پور. ۲۷ سپتامبر. ترجمان اقتصادی. مهر.
- نجفی علمی، کاظم (۱۳۸۰). «جزوه تحلیلی بر مسئله جهانی شدن در دانشگاه امام حسین(ع)». شهریور ماه.

- Amertya, Sen (1999). **Development an Freedo**. New York: Alfred knopf.
- Cox, Rober (1997). "A perspective on Globalization". in Mittelman James (ed), **Globalization; Critical Reflection's**. United States of America .Iynne Publishers, Inc.

- Colin, Hines (2000). **localization: A Global Manifesto**. London: Earthscan.
- Mittelman, James, H. (2000). **The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance**. Princeton NJ: Princeton University Press.
- Mittelman, H. James (1997). **Globalization: Critical Reflections** (chapter 2). United State of America: Lynne Rienner Publishers Inc.
- Ngair, Woods (2000). **The Political Economy of Globalization**. Basing Stoke Macmillan.
- R, Palan, Ronen (2000). "A world of their making: an evaluation of the constructivist critique in international relations". **Review of International Studies**. Vol. 26. No. 4. October .
- Randall D. Germalin (2000). **Globalization and Its Critics**. Basigstocke: Macmillan.